

باسمه تعالی

مدیر جلسه خانم دکتر ایشانی پس از سلام و خوش آمد گویی به حضار برای شرکت در هشتمین کرسی ترویجی عنوان کردند که کرسی های ترویجی که مقدمه ای است برای برگزار نمودن کرسی های تخصصی، به آن دسته از کرسی ها گفته می شود که مبتنی بر اخلاق و منطق است و با هدف گفتمان سازی فضای عقلانی از مراکز علمی و با رویکرد تقابل و تضارب آراء برگزار می شود و به سه شکل قابل برگزاری است: مناظره، مسئله محور و عرضه و نقد ایده علمی. که کرسی امروز به صورت اخیر برگزار می شود و دارای سه رکن است: یک ارائه دهنده یا صاحب نظر: خانم دکتر افراشی و دو نفر ناقد جناب آقای دکتر عشایری و جناب آقای دکتر نیلی پور و نیز ناقد سوم جناب آقای دکتر مدرسی. اثر صاحب کرسی چند هفته قبل به ناقدان محترم ارسال شده و در این جا نظر ارائه دهنده توسط ناقدین و حاضران که از افراد آگاه به موضوع خواهند بود مورد نقد و سوال قرار می گیرد.

دکتر مدرسی نیز ضمن سلام و تشکر از حضور اساتید عنوان کردند خانم دکتر افراشی قرار است که اینجا بحثی را ارائه کنند و دوستان نظر بدهند. شاید هنوز به کم زود باشد که ما نظریه پردازیم. هر کدام از ما ممکن است ایده ای ارائه کنیم و چه بهتر در حضور استادان محترم باشد و خانم دکتر افراشی یکی از همکاران شجاع ما هستند که پذیرفتند چنین کاری را انجام دهند.

دکتر افراشی: پس از تشکر و از اساتید عنوان کردند که برای من باعث افتخار است که بتوانم تجربه پژوهشی ام را با شما سهیم شوم و شما اساتید بزرگ من را در طول این مسیر راهنمایی بفرمایید. من با صداقت اعتراف می کنم که اولین بار به صورت انگلیسی عنوان این ایده برای من شکل گرفت در دو بخش bio و emotional اگر چه من فعلاً آن را معنی شناختی زیستی می نامم.

وقتی ۱۵ سال پیش از رساله دکتری ام دفاع کردم، این سوال همواره برای من وجود داشت که این بدن فیزیکی ما چه تأثیری روی مفهوم سازی ها و روی روان ما می گذارد. برای من بحث عواطف اهمیت زیادی دارد چون عواطف مقدمه ارتباط هست و پیچیده ترین نوع ارتباط، ارتباط کلامی و زبانی است. پس عواطف می شود مقدمه زبانی و بدون عواطف زبانی وجود ندارد. به همین دلیل به عنوان یک معنی شناس یافتن یک رابطه که عواطف با معنا می تواند داشته باشد را دنبال کردم و سالها این مطلب را با هسته های مختلف در پژوهشگاه علوم انسانی در قالب پایان نامه ها و کارگاه های مشترک و استفاده از سایر متون مثل ادبیات، علوم قرآنی و متون دینی کم کم بر پیکره این تحقیق اضافه نمودم (بخش عواطف، هسته کلیدی این پژوهش بود). از طرفی با دانشجویان و

گروه‌های مختلفی بر روی حرکت فعل‌های حسی و ... کار می‌کنیم. سوال من این بود: مبتنی بر اصل بدن‌مندی ذهن و معنا در زبان‌شناسی شناختی آیا شباهت بین نقش هورمون‌ها در ایجاد عواطف به شباهت در مفهوم سازی زبان منتهی می‌شود؟ یعنی آن حس‌های عاطفی که هورمون‌های نزدیک به هم در ایجاد آن نقش دارند؛ آیا این شباهت باعث می‌شود آن حس‌های عاطفی وقتی در زبان باز نمود پیدا می‌کنند هم ویژگی‌های معنایی شبیهی داشته باشند؟ پیشینه تحقیق مفصلی در این زمینه دارم که نشان می‌دهد تا به حال چنین موضوعی مطرح و بیان نشده است. از آنجاییکه این سؤال نیاز به تبیین داشت اینکه شاید حوزه‌هایی که قابل مقایسه نیستند را به اشتباه به مقایسه کشیده‌ام و آیا می‌شود هورمون را با معنی شناسی مقایسه کرد؟

طرح مبانی بدن‌مندی از سوی جانسون: «معنا، تخیل و استدلال یعنی شاخص‌های هوش بشر چگونه از تعامل بدن با محیط به وجود می‌آیند؟ به بیان دیگر، انسان بدن‌مند چگونه می‌تواند به معنا، تخیل و استدلال دست یابد؟»

بدن‌مندی:

□ شکلی

□ عملکردی

□ ساختاری: در زبان شناسی خیلی کم است و در اینجا منظور من این بخش است.

بدن‌مندی شکلی و عملکردی در زبان: مطالعه موردی «دست». به تحلیل چندمعنایی اندام واژه «دست» بر اساس بدن‌مندی شکلی و عملکردی توجه کنید. [دست.docx](#) ... دست‌ها دو طرف بدن قرار دارند (چپ و راست). از دست‌ها برای نگهداشتن برای برداشتن برای انجام کارها و گرفتن ابزار استفاده می‌کنیم و همه اینها رو شناخت ما اثر می‌گذارد. همکار من در اینجا خانم فریبا قلی زاده بودند و با استفاده از داده‌های پیکری تمام معانی را از جلات بسیار زیادی به دست بیاوریم و سپس بینیم این بدن‌مندی شکلی و عملکردی چطوری تبیین می‌کند. مثلاً سرم را به طرف آقای دست چپی برگرداندم. در اینجا دست ما به بسط معنایی منتهی شده است. در بدن‌مندی شکلی و عملکردی: مطالعه موردی «سر» می‌بینیم فقط شکل و فرم بدن انسان کمک کننده نیست بلکه

شکل و بدن حیوانات **Anthropomorphic model** و **Zoomorphic model**

چندمعنایی اندام واژه «سر» بر اساس الگوی حیوان ریختی:

«سَر» در معنای ابتدا- انتها

مثال:

سَر شب در را باز کرد و آمد.

سَر حرف را باز کرد.

قصه ما به سَر رسید.

عمرش به سَر رسید.

این داستان سَروته ندارد.

بدن مندی ساختاری: آیا شباهت بین نقش هورمون‌ها در ایجاد عواطف، به شباهت در مفهوم‌سازی عواطف در زبان می‌انجامد؟ بر اساس نظریه عصب‌شناختی زبان [جانسون (۱۹۹۹)، فلدمن و نارایانان (۲۰۰۴)، فلدمن (۲۰۰۶)] اعمالی که بدن ما انجام می‌دهد به وسیله مغزمان کنترل می‌شود و هر درونداد حسی از جهان خارج به وسیله مغز پردازش می‌گردد. در نتیجه این پردازش‌ها مفاهیم شکل می‌گیرند. از آنجا که مفاهیم عاطفی به لحاظ تکوین مستثنا نیستند، این پرسش به وسیله نظریه عصب‌شناختی زبان پشتیبانی می‌گردد. معناشناسی زیستی – عاطفی: میان رشته ای بین دو شاخه خواهد بود:

۱- معناشناسی عواطف ← مطالعه مفهوم سازی در حوزه عواطف و

۲- روانشناسی انگیزش و هیجان ← به کارگیری اطلاعات مربوط به نقش اعصاب و هورمون‌ها در تجربه عواطف

همکار من در این قسمت خانم قوچانی بودند و کتابهای مدیکال زیادی را مطالعه کردیم و فکر کردم باید به دنبال میان رشته ای باشم تا معنا شناسی عواطف را معنی دار کنم.

□ معناشناسی عواطف: شاختر و سینگر (۱۹۶۲): دیدگاه مولفه ای عواطف ؛ واژه یا برچسب، تجربه

عاطفی، موقعیت

- ویرژیستسکا (۱۹۷۲؛ ۱۹۹۵): دیدگاه مفهومی عواطف؛ بر اساس مفاهیم بنیادی
- اشوودر (۱۹۹۱): دیدگاه استلزامی به عواطف؛ به مطالعه معنای ضمنی در فرهنگ می پردازد.
- لوتز (۱۹۸۸): رویکرد اجتماعی - ساختی به عواطف؛ مطالعه عواطف در قالب قراردادهای اجتماعی
- لیکاف و کووچش (۱۹۸۷) و کووچش (۲۰۰۰): رویکرد پیش نمونه بدن مند و فرهنگی رویکرد پیش نمونه بدن مند و فرهنگی: مفهوم سازی های استعاری در حوزه عواطف کاملاً دلبخواهی و فرایندهایی صرفاً اجتماعی - فرهنگی نیستند. بلکه تحت تأثیر بدن مندی (شکلی و عملکردی) صورت می گیرند. ANGER IS A HOT FLUID IN A CONTAINER

معناشناسی زیستی - عاطفی: مفهوم سازی های استعاری در حوزه عواطف و واژگان عواطف کاملاً دلبخواهی و فرایندهایی صرفاً اجتماعی - فرهنگی نیستند. بلکه تحت تأثیر بدن مندی ساختاری صورت می گیرند.

مبنای عصب شناختی نظریه استعاره:

استعاره های اولیه: استعاره ها به مثابه شبکه های نورونی، پس از دهه ۱۹۹۰ در علم شناخت ماهیتی کاملاً پذیرفته یافتند. اعصاب آینه ای دسته ای از فیبرهای عصبی اند که کورتکس پیش حرکتی را به کورتکس پریتمال که مسئول تلفیق ادراک ها است مربوط می کنند. وقتی ما عملی را انجام می دهیم یا فردی را می بینیم که همان عمل را انجام می دهد اعصاب آینه ای یکسانی درگیر می شوند. اعصاب آینه ای ماهیت چندرسانه ای دارند. به بیان ساده تر، نه تنها موقع عمل و ادراک عمل فعال می شوند بلکه هنگام تصور یک عمل یا ادراک آن نیز درگیر می شوند.

پرسش مهم در قالب نظریه عصب شناختی زبان درباره استعاره های مفهومی این است که رابطه یک سویه از مفاهیم حوزه مبدأ به حوزه مقصد به لحاظ عصب شناختی چگونه تبیین می گردد؟ به بیان دیگر، چرا مفاهیم حوزه مبدأ برای مفهوم سازی حوزه مقصد به کار گرفته می شود. نتایج پژوهش جانسون (۱۹۹۹) و نیز پژوهش نارایانان (۱۹۹۷) در کنار هم فرضیه زیر را فراهم آورد:

هرگاه حوزه های مبدأ و مقصد به طور هم زمان فعال شوند، مناطق مغزی مربوط به حوزه های مبدأ و مقصد فعال خواهند شد. به این ترتیب یک مدار عصبی بین دو حوزه به وجود می آید که همان استعاره است. گرادی (۱۹۹۷) چنین استعاره هایی را استعاره های اولیه نامید و این گونه مطرح کرد که این استعاره ها در زبان ها و فرهنگ های مختلف به کار می روند و فهمیده می شوند زیرا مبنای آن ها بدن انسان است که در کودکی نسبتاً

تجربیات همانندی را کسب می‌کند. زندگی روزمره، تجربه و تحریک مغزی لازم را برای ایجاد نظامی از استعاره‌های اولیه برای انسان‌ها با زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف به وجود می‌آورد که آگاهانه و عامدانه نیست.

نظریه عصب شناختی استعاره:

❑ مبنای استعاره شباهت است.

❑ اعصاب آینه ای مسئول شبیه سازی ذهنی هستند.

❑ شبیه سازی ذهنی مبنایی بدن مند دارند.

❑ اعصاب آینه ای مسئول ایجاد استعاره ها هستند.

مطالعه بین زبانی استعاره اولیه: خشم

❑ در زبان انگلیسی

ANGER IS A HOT FLUID IN A CONTAINER

❑ در زبان مجاری

felbosszant به معنای خشمگین شدن است و به لحاظ ریشه‌شناختی معنای از جا بیرون رفتن و

طغیان کردن دارد. مفهوم ظرفی که خشم در آن واقع می‌شود در زبان مجاری با زبان انگلیسی تفاوت ظریفی دارد. در مجارستانی ظرفی که «خشم» در آن واقع می‌شود «سر» است.

❑ در زبان ژاپنی

ظرفی که خشم در آن واقع می‌شود شکم یا هارا است.

❑ در زبان چینی

ANGER IS THE OVERFLOWING IN A CONTAINER

❑ در زبان زولو

ظرفی که خشم در آن واقع می‌شود قلب است.

❑ در زبان لهستانی

فعل *zirytować* به معنای خشمگین شدن است و از نظر ریشه‌شناختی معنای متلاطم شدن، برآشفتن و مضطرب شدن را دارد. در این زبان استعاره خشم از ویژگی مایع فشرده شده در ظرف برخوردار است.

□ در زبان فارسی

استعاره خشم بر مبنای مایع داغ در حال جوش و لبریز شدن از ظرف شکل گرفته است.

استعاره اولیه خشم:

ANGER IS A FLUID IN A CONTAINER

آمیگدال، دو بافت بادامی‌شکلی از اعصاب در دو طرف تالاموس در انتهای هیپوکامپ است که اطلاعات از قسمت‌های مختلف مغز به آن می‌رسد و تعبیر می‌گردد. آمیگدال جزئی از سیستم لیمبیک است. در آمیگدال، این اطلاعات می‌تواند به ترس یا خشم تعبیر گردد (بلندلر ۱۹۸۸).

آقای دکتر نیلی‌پور: ضمن سلام و تشکر عنوان کردند خانم افراشی قدم بزرگی در این زمینه برداشته‌اند و گوشه‌ای از ناشناخته‌های معنا شناختی را شروع کردند. علوم شناختی در پی بحث نظریه ذهن هستند که هجاها ذهن معنادار می‌شود. نسل اول یک نگاه ماشینی و از پیش تعیین شده برای ذهن و ساخت دارند. به طور کلی علوم هم به لحاظ هستی شناختی و هم به لحاظ روش شناختی تفاوت‌هایی با هم دارند. این مباحث خانم دکتر در مورد معنا شناسی شناختی به علوم شناختی نسل دوم مرتبط است یعنی آنهایی که با شواهد تجربی و مبتنی بر تجربه به اثبات می‌رسد. نکته‌ای که باید حواسمان باشد، بحث محدودیت‌های علم در قرن ۱۸ است. اینکه ما می‌توانیم در مورد دنیای خارج تفکر کنیم، چنین چیزی هرگز وجود ندارد. (ما از طریق زبان آن هم به طور غیر مستقیم) در علوم شناختی بحث هستی شناسی و روش شناسی باید اصول‌اش رعایت شود. از طرفی بحث فلسفه تجربه مند در علوم شناختی است و همه این ساختارهای شناختی مثل استعاره، ایهام و ... انتزاعی نیستند و مبانی فلسفی دارند. وقتی صحبت از؟؟ می‌شود، زمینه بسیار گسترده‌ای است.؟؟ باید تجربه‌مند شده و زمینه‌سازی شده باشد.

وقتی صحبت از؟؟ می‌شود یعنی: زمینه‌سازی شده باشد یعنی شواهد حسی و حرکتی داشته باشد. و ۱۲ شرط از نظر علمی برای آن مطرح است که وقتی ادعای بدنمندی می‌شود و می‌خواهیم شواهد تجربی برای این بحث مطرح کنیم باید به آن توجه کنیم.

در بحث عواطف که خانم دکتر مطرح کردند باید بگویم بحث آمیگدال بحثی است که نه در حوزه زبان شناسی قبلاً بهش پرداخته شده و نه در عصب شناسی کلاسیک ولب به هر حال در این مورد بین روانشناسان هم اختلاف نظرهای بسیاری است اینکه چگونه این روابط چگونه طبقه‌بندی می‌شود.

باید بگویم این تجربی چیز خیلی پیچیده‌ای نیست. وقتی خانم دکتر هورمون‌ها را مطرح کردند پس باید شواهد آزمایشگاهی‌اش را هم ارائه بدهند.

مثالی هست که دو گروه را بردند به کلاس و درباره‌ی یک شخصیتی با آنها صحبت کردیم. به یک گروه قهوه سرد دادیم و به یک گروه قهوه گرم؛ بعد نظرخواهی کردیم. آنهایی که قهوه سرد خورده بودند نظرشان منفی بود در مورد آن آنهایی که قهوه گرم خورده بودند نظر مثبت داشتند.

نمونه‌گیری از شواهد تجربی که ما با آقای دکتر قاسم‌زاده داشتیم در مورد استعاره‌های وابسته به دل است. دل شکسته، دل نازک، دل نگران و ... از ۱۴۵ دانشجو، ۶۳ نفر دانشجوی تهران و ۴۵ نفر تبریز و ۴۵ نفر از اصفهان و فرصت دادیم که برای هر واژه مربوط به دل ۴۵ ثانیه اولین چیزی که به ذهنشان می‌رسد بنویسند. ما آمدم جوابها را طبقه‌بندی کردیم و دیدیم بسته به تجارب و شرایط اجتماعی شان، خانوادگی‌شان، اینکه در خوابگاه هستند یا در نزد خانواده و ... در مورد یک استعاره خاص حوزه‌های معنایی خاص داشتند.

پس وقتی شواهد تجربی صحبت می‌کنیم باید شواهد را ارائه کنیم.

دکتر عشایری بیان کردند: در نوروسایکولوژی ما رابطه **function** و **structure** را بررسی می‌کنیم. جیمز در مورد هیجان مقاله‌ای دارد که این هیجانات چطور پردازش می‌شود و به طور مفصل به زبان پرداخته است و تمام رفتار انسان و استعاره‌ها را مورد بحث قرار می‌دهد. نئوفرویدیسم‌ها اشاره مفصلی می‌کنند که ناخودآگاه در زبان است و بخشی از اطلاعات است که به آگاهی راه نیافته است. وقتی از امیال صحبت می‌کنیم، امیال من نیست، امیال پدرم، مادرم، خواهرم، برادرم و خانواده‌آم است. من میل شخصی صرف ندارم (self). اینکه اشاره کردید شناخت بدون هیجان وجود ندارد؛ این درست است؛ ولی در شناخت درجاتی داریم که هیجان به طور مرموزی پردازش می‌شود. یک جاهایی هیجان عامل تعیین کننده است و برخی جاها خیلی مؤثر نیست. در مورد خشم و شرم باید بگویم در عصب شناسی می‌گویند اولین نمود هیجان (منفی و مثبت) شرم است. شرم تبدیل می‌شود به خشم مقدس یک انقلاب سرخ علیه خود اگر خشم نبود، انقلاب نبود در واقع یک طیف است. می‌گویند ترس در حیوان خرد است. اگر حیوان ترس نداشته باشد که تنازع بقا نیست. ترس در انسان یک متممورفوس پیدا کرده و فراتر از بدن رفته است و این بنمندی که مطرح شده اصلاً این طور نیست. پس یک قطع نخاع اصلاً باید حس نداشته باشد اتفاقاً احساسات ایشان را بررسی کرده‌اند؛ خیلی سطح بالا هم هست.

زبان مادری اولین زبان انسان است ولی صرفاً زبان واقع بینانه نیست چون با سیستم لیمبیک کار می‌کند و سیستم لیمبیک هم، فرهنگی وهم غیر خطی است. ابن سینا می‌گوید عاشق بودن جنون است و حتی نسخه‌ای که می‌گوید این است که در مورد معشوق آنقدر بد حرف بزنید که از چشمش بیفتد! اینکه پایان هوس عشق است را ابن سینا اعتقادی ندارند. عشق کورتیکو کورتیکال کانکشن است فرق می‌کند با هوس اگر چه علم ابن سینا کهنه است ولی بینش‌اش درست است.

در مورد عصب‌های آینه‌ای، من فکر می‌کنم بهتر است خیلی مدرنیزه‌اش نکنیم، اگر چه از قبل بوده ولی در غار انسان غارنشین که آبتن بوده، در کمتر از کسری از ثانیه باید دشمن را تشخیص می‌داده است.

در بحث ستیز و گریز ما موردی را اضافه کرده‌ایم: «یخ زدن و بهت‌زدگی». گویی بخشی از خشم ما متامورفوس پیدا می‌کند. در حیوانات وقتی شما هورمون بدهید، کاملاً حرف شما درست است. وقتی تستوسترون را در حیوانات خیلی‌ها زیاد کردند رئیس قبیله شده رئیس گروه شده و بسیار پرخاشگر ولی انسان با تستوسترون کار نمی‌کند؛ چون خیلی فرهنگ ندارد. هورمون در انسان این طور نیست؛ هورمون اثر دارد ولی عامل تعیین کننده نیست.

کانت می‌گوید دست، مغز بیرونی انسان است و روح در ذات وجود من هست. این بدنمندی که می‌فرمایید فقط دست و بدن نیست. انسان‌ها خیلی‌هاشان نمی‌دانند حتی معده در کج‌هایشان قرار دارد مگر زخم شود و بروند پیش طبیب و او بگوید. فقط کارکرد آن را می‌دانند.

مطلب خانم دکتر افراشی را دوست داشتم چون بحث زبان را با هیجانات بررسی کرده بود. این هیجانات در انسان ترکیبی است مثلاً نفرت را حیوان ندارد ولی انسان دارد و آن کورتیکو کورتیکال کانکشن است.

احساس گناه می‌تواند هیجان مثبت یا منفی باشد. در خیلی از زبان‌ها گناه وجود ندارد. مثلاً در آلاسکا اگر بگویید: «تو داری گناه می‌کنی» اصلاً نمی‌داند گناه چیست. ولی ما دائماً گناه می‌کنیم! این استعاره از کجا آمده است؟ پس ما هیجانات مرکب داریم که به کوتیکو کورتیکال کانکشن که این را سیستم هیجانی ما آن را می‌فرستد به قسمت بالای و استعاره‌ها را می‌سازد. دچیزی که مهم است این است که شما باید Experiment کنید، چون زبان بحث فرهنگی است و استعاره‌ها مفهوم‌های فرهنگی هستند باید با هیجانات امروز، آزمایش شوند و هیجانات ترکیبی را بررسی کنیم.

ساخت استعاره، کار کورتکس است و نئوکورتکس اکتیویتی را میمون هم دارد، بچه عقب مانده هم دارد، شیزوفرن هم دارد ولی آنهایی که بالا می‌روند و در آنها نئوکورتکس قابل بررسی می‌شود. نئوکورتکس فقط در داخل جمجمه نیست و اکسترا کرانیال است.

اینکه **self** چگونه ساخته می‌شود و این زبان درونی چگونه شکل می‌گیرد را پوپر در کتابش اشاره کرده است. هیجانات ما **pure** و خالص نیست. هیجانات ما سرگردان است؛ بی صاحب است؛ دستکاری شده است و استعاره‌های ما که در آن ساخته شده باید بررسی کنیم و آسیب شناسی کنیم.

دکتر نیلی پور در ادامه اشاره کردند به بخشی‌هایی از مقاله اشاره کردند اینکه چرا عواطف وقتی صحبت از بدنمندی می‌شود؟ یا مسئله خشم وقتی بدنمندی فرهنگی مطرح می‌شود و چند زبان را مطرح کردند؟ و .. به جای اعصاب آینه‌ای باید بگویید نوروهای آینه‌ای. در بخش هورمون‌های عاطفی خشم و ترس به ۲ لایه اشاره شده: لایه هورمونی و لایه زبانی، که نیاز دارد به داشتن شواهد تجربی و آزمایشی و اینکه آیا لایه‌های فرهنگی مطرح شده است؟ مثلاً ما از ترس خشکمان می‌زنند به جای اینکه فرار کنیم.

در ۲ جا به جای شواهد تجربی از آنها یاد می‌شود: نقل قول‌هایی که از منابع دینی و ابن سینا مطرح کردند. ۲- بخش ریشه شناسی اینها می‌توانند توصیفی باشند ولی اینکه شواهد تجربی باشد، من تردید دارم. به هر حال خانم دکتر گام ارزنده و بزرگی برداشته‌اند ولی راه طولانی است.

ادعا بر این است که ما فضایی فکر می‌کنیم و تفکر فضایی و ... (همه چیزهای خوب بالا است و همه چیزهای بد پایین است) حتی رنگهای ما به فرهنگ وابسته است. سفیدی و سیاهی و قرمزی و زردی همه واژگان زبانی هستند ولی به فرهنگ وابسته هستند و حتی در خرده فرهنگها متفاوت می‌شوند. اینکه مفاهیم بسیار انتزاعی را از طریق استعاره‌ها به راحتی بتوانیم به یک شبکه عصبی یا یک نورون یا آدرنالین یا سایر هورمونها نسبت دهیم، بدون ارائه شواهد تجربی یا سایر شواهد.

دکتر عشایری هم ادامه دادند: نورو سایکولوژیست‌ها معتقدند انسان اولیه نیمکره راستی بوده است و باید در تحقیقات به طرح واره پردازیم خود دانش را کنار بگذاریم و توجه کنیم آیا متعلق به نیمکره راست است (عرفانی و مکی گراست) و یا نیمکره چپ (آنالیتیک) است.

در تحقیقات خودم درباره کارگرد موسیقی در مغز متوجه شدم، بیشتر نیمکره راستی پردازش می‌کنیم و منحنی‌های حرکت و قسمت شناختی سطح بالا .. ما باید بررسی کنیم البته اگر چه سمفونی نداریم در زمینه استعاره هم ما استعاره‌های مفهومی زیادی داریم ولی سمفونی نداریم.

آقای دکتر مدرسی اشاره کردند که کار تشکیل شده از یک مقدمه و یک پیشینه و یک **body**. در بخش مقدمه، خانم دکتر مجموعه کارهایی که دوستان دانشجو انجام داده‌اند را جمع‌آوری کرده‌اند و این مجموعه تبدیل شده به یک ایده یا یک ایده وجود داشته و برایش **data** جمع‌آوری شده و تحقیقات هدفمند آکادمیک انجام شده است و نتیجه کار درخشانی است و این خیلی کار جالبی است. اما در مورد کار دو تامل مشکل دارم یکی مسئله ساختار خود این گزارش است که می‌تواند نظم دیگری بگیرد که البته سلیقه‌ای می‌تواند باشد و دیگر اینکه من

در مورد معادل عواطف برای emotion مشکل دارم، من هیجان را بیشتر ترجیح می‌دهم؛ چرخش اصطلاح را باید در نظر بگیرم، این معادل‌ها مهم است. از طرفی در بخش اصلی مقاله، داده‌ها را خانم‌ها قبادی و قوچانی جمع‌آوری کرده بود و یکسری داده از منابع اسلامی ولی شواهد بالینی در این گزارش نبود ولی به نظر می‌رسد باید به آن اشاره می‌کردید.

اینکه اگر کسی شاد شود حالت چشمش تغییر می‌کند یا نه؟ رنگ صورتش تغییر می‌کند یا نه؟ ممکن است ما امکانش را نداشته باشیم ولی به نظر من باید شواهد را ضمیمه کرد. کار بسیار خوبی است و من خودم از اینکار خیلی چیزها یاد گرفتم.

خانم دکتر افراشی بیان کردند که هر کس از زاویه دید خودش نگاه می‌کرد و من خیلی استفاده کردم. باید بگویم مهم‌ترین چالش ایده را در کمتر پرداختن به مسئله فرهنگ می‌بینم به معنی. من اینطور برداشت کردم که نقش فرهنگ کمتر دیده شده است اگر چه من منکر نقش فرهنگی نیستم بلکه می‌خواستم بفهمم آنچه می‌گویم «استعاره اولیه» چرا شکل گرفته است. من می‌توانم بگویم فرهنگ تأثیری ندارد. من می‌خواستم توضیح بدهم که چرا استعاره اولیه این دو تا مشترک است. چون اینها مدار عصب‌شناسی مشترک ایجاد می‌کنند و هورمون‌های مشترک. من مشکل کار خوردم را در ندیدن نئوکورتکس می‌دانم.

اما این نگاشت مشترک در مورد ترس و خشم به عنوان چیزی درون دیده می‌شوند و یک مدار مشترک عصب‌شناسی است و مشترک در همه زبان‌ها و همه فرهنگ‌ها. اما در مورد شواهد تجربی؛ خیلی خوب است که یک عده در دانشگاه الزهرا در مورد عواطف کار می‌کنند به یک عده هم در مورد شواهد تجربی این کار کنند. کار من نیست من نمی‌توانم. من معنی شناس هستم و خودم حدود خودم را می‌دانم من از ستاد علوم شناختی تقاضا دادم و گفتم یک همکار لازم دارم. من در این حیطه اطلاعات ندارم کارسایکولوژیست و نوروسایکولوژیست است. و امیدوارم با برگزاری چنین جلساتی کار جدی گرفته شود.

اینکه چرا از شواهد ریشه‌شناختی استفاده شده باید بگویم تنها کاری که خشم و ترس را بعد از فابی ژاک کار کرده این بوده و اینکه من بتوانم پیشبینی کنم و به یک متخصص زبان‌های باستانی بگویم یک فرهنگ ریشه‌شناختی را باز کن و قطعاً در آن جا واژه‌هایی را پیدا می‌کنید که در آنها خشم و ترس از یک ریشه‌اند، که به نظر من پیش بینی بزرگی است. در مورد التذاذ متن ادبی باید بگویم فرق متن ادبی با سایر متون این است که ما قرار است از متن ادبی لذت ببریم و این لذت می‌تواند اقسام متفاوتی از هیجان را در برگیرد. بلکه تبیین لذت در چارچوب این مسئله دیده می‌شود من نمی‌توانم بگویم برایش راهکار روشنی دارم. ما چرا از یک متن لذت می‌بریم و این لذت در چه قالب‌هایی تبلور پیدا می‌کند؟ در انتها از همه تشکر می‌کنم و خوشحالم از اینکه سیر پژوهشم را پیدا کردم.